هو العلیم

بررسی حدیث سعه (3)

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ برائت ـ جلسهٔ دویست‌وپانزدهم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم[1]

[1] روایت شکست قیام، قبل از ظهور امام زمان

تلمیذ: این روایت معروف است که هر قیامی که قبل از قیام امام زمان برپا بشود محکوم به شکست است.۱
استاد: بله، محکوم به شکست است.

تلمیذ: این‌طور که شنیدم مثل اینکه مخالف تفسیر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ هستید؟
استاد: بله من آن‌وقت هم اشکال داشتم. این یک اِخبار است؛ خلاصه اِخباری است که در آن شائبهٔ انذار هست.
تلمیذ: یعنی نهی هست.
استاد: بله نهی هست. آن‌وقت روی این حساب باید به ألاهمُّ فالأهم [عمل کرد] یعنی نه می‌توانیم آن قوانین و قواعد فطری و حکومتی و اسلامی را کنار بگذاریم و از یک طرف با این ادلّه روبرو هستیم؛ دیگر بین این دو مسئله را باید جمع کنیم.
تلمیذ: یعنی قانون‌مداری باشد.
استاد: بله، قانون‌مداری باید باشد؛ یعنی هم ولایت فقیه بیاوریم، هم قانون‌مداری را باید در اینجا به‌وجود بیاوریم.
این را هم بدانید که این قضیه درست‌شدنی نیست. حالا شما خواهید دید؛ نه آنها (آن خارجی‌ها) دست از سر ما برمی‌دارند و نه ما می‌توانیم یک چهرهٔ خوبی از خودمان ارائه بدهیم! لذا این مسئله همین‌طوری هست!
بعضی‌ها به ما ایراد گرفتند یعنی اشکال داشتند واقعاً که آیا این قضیه موجب می‌شود شخصیت ایشان زیر سؤال برود یا نه؟! البته من پاسخ آنها را دادم و در این جلسه و این مرتبه می‌خواهم به این قضیه اشاره بکنم.
علیٰ‌أیّ‌حال وقتی یک مسئله، مسئلهٔ خاص است اصلاً حرام است که انسان بیاید بگوید؛ مثلاً شخصی یک کاری کرده است را بگوید. به عبارت دیگر پرونده‌سازی کردن برای افراد مثل کاری که اطلاعات می‌کند. حالا آنها اصلاً شخص بیچاره را در دام می‌اندازند تا بعد از او مدرک بگیرند! این‌طور است!
بله یک نفر می‌گفت که یکی از دوستانش از افرادی بود که با آنها آشنا بود او می‌گفت که من در یک هتلی بودم متوجه شدم که برای من یک کاری می‌خواهند درست کنند ـ یک خورده سرشاخ شده بود ـ می‌گفت: یک‌دفعه تا من وارد اطاق شدم خواستم داخل بروم، یک‌دفعه دیدم یک دختر بی‌حجاب داخل آمد و گفت که من با شما کار دارم! می‌گفت: من در یک آن فهمیدم که قضیه چیست؟! چون دیدم یکی دو نفر هم در سالن هستند فهمیدم که اینها می‌خواستند فیلم‌برداری کنند، می‌گفت: بیرون پرتش کردم و در را بستم و قفل کردم! و دیگر نقشه برملا شد. می‌گفت: دیگر جایم را عوض کردم و فلان. معلوم شد که بله، آقایان رفته بودند که مدرک بگیرند!
خب این دیگر از واجبات است؛ یکی از واجبات است! اینها این‌طورند و نظائر این مسائل إلی‌ماشاءالله هست. حالا اگر قرار بر این باشد که یک وقت قضایا رو بشود شاید این‌هم مثل قتل‌های پرونده‌ای، این کارها رو بیاید؛ تلفن ضبط کردن‌ها، شنود گذاشتن‌ها، عکس انداختن‌ها، در جریان گذاشتن‌ها و اینها دیگر، حالا بعضی‌ها بند را آب می‌دهند و بعضی‌ها نه گوشی دستشان است و حواس‌شان هست.

افشاءکردن اسرار

علیٰ‌أیّ‌حال افشاء کردن اسرار و مسائل خصوصی و فلان و این حرف‌ها مصادیق بدیهی حرام است. یک وقتی اصلاً کار شخص این است اصلاً صحبتش این است، مرامش این است، ممشایش این است؛ غیبت نیست مثل اینکه فرض کنید در درس می‌گویند که آقا این عرفا همه مزخرف می‌گویند. نقل‌قول این که دیگر حرام نیست! چون خودش دارد جلوی چهار هزار نفر می‌گوید! بله، این را گفتن و محکوم کردن که نه‌خیر ایشان قابلیت ندارد چنین حرفی بزند که دیگر [ازبین بردن] شخصیت نیست! غیر از اینکه انسان بیاید یک مسئلهٔ خاصی را مطرح کند. وقتی خود طرف دارد می‌گوید و قضیهٔ خلاف را مطرح می‌کند خب انسان این نقل‌قول را دارد می‌کند دیگر یا مرامش این‌طور است که برای همه مشخص است. من‌باب‌مثال شخصی اصلاً مرامش مرام ضد عرفان است حالا گفتند: ایشان مرامش مرام ضد عرفان بوده است و این موجب نقصش می‌شود، خب بشود، می‌خواست نکند. این دیگر هیچ شخصیتی در اینجا مسئله‌ای نیست.

ولی تمام این مطالب باید براساس نفس نباشد یعنی باید انسان ببیند که واقعاً رضای الهی در بیان مطالب هست یا نه؟ هر چیزی همین‌طور است؛ در جایی که امام کاظم علیه‌السّلام به هشام بن حکم می‌گویند که ای کاش من بدنم را قطعه‌قطعه می‌کردند و شما این حرف‌های حق را جایی نمی‌زدید! حرف حق است یعنی از این بالاتر نداریم، ولی امام می‌گوید: نباید بگویید.۲ حالا ما یک چیزی به شما یاد دادیم ـ خدا انصافتان بدهد ـ بلند می‌شوید می‌آیید اینها را جلوی یک عده می‌گویید آنها هم می‌گویند: بفرما این دوروبری‌های امام کاظم دارند برای امامتش تبلیغ می‌کنند. اینها هم می‌روند این حرف‌ها را می‌زنند از آن طرف هارون به امام فشار می‌آورد، به موسی بن جعفر فشار می‌آورد.

افشاء اسرار امامت توسط برخی اصحاب امام کاظم علیه السلام

اشکال در مسئلهٔ تقیه این است، واقعاً عدم تقیه حرام است؛ یعنی دارند پدر امام را درمی‌آورند، امام را کشتند، دیدید دیگر، در زندان انداختند و کشتند، اینها همه‌اش به‌خاطر کارهای هشام بن حکم بود، برای کارهای هشام بن حکم و معلیٰ [بن خنیس] و یک مشت افرادی که دوروبر امام بودند و اینها کاسهٔ داغ‌تر از آش بودند! امام می‌گفت: نگویید، اینها می‌گفتند: آقا آن حرف‌های که ما زدیم وقت دارد! به شما می‌گوییم که نگویید! بله من امام هستم از پیغمبرها هم بالاتر هستم، هیچ رودربایستی هم ندارم ـ من دارم از قول موسی بن جعفر می‌گویم! ـ غیر از جدم و پدرانم از همهٔ پیغمبرها بالاترم جبرئیل باید بیاید خاک در ما را جارو کند؛ اینها همه به‌جای خود، ولی می‌گویم: نگو! یعنی واقعاً امام چطوری بگوید؟! اینها رفتند گفتند، آخر شما دلت برای دین می‌سوزد یا این موسی بن جعفر دلش می‌سوزد؟! رفتند و گفتند و هارون را وسوسه کردند. هارون هم اگر این حرف‌ها را نمی‌شنید کاری نداشت، نشسته بود حکومتش را می‌کرد و کاری به موسی بن جعفر نداشت؛ هیچ اعتنایی هم نمی‌کرد. می‌گفت: یک عده‌ای هم حالا بروند نزد موسی بن جعفر، اشکالی ندارد. یااینکه یک نوع محدودیتی به‌وجود می‌آورد که کسی نرود، به این مقدار که مشکل نیست. در یک جلسه یحیی برمکی آمد به هارون گفت که بیا یک جلسهٔ سخنرانی، صحبت، منبر و خطابهٔ هشام بن حکم را ببین تا ببینی در مملکت تو چه افرادی حواریون این موسی بن جعفر هستند. آمد پشت در نشست دید صحبت می‌کند؛ وقتی درآمد به یحیی رو کرد و گفت: شمشیر این مرد یعنی زبانش، از سیف صد هزار شمشیرزن برای من خطرناک‌تر است؛ مائة ألف رجل،۳ خب آقا همین حرف‌ها را می‌زنید موسی بن جعفر را در زندان انداختید!

علیٰ‌أیّ‌حال انسان باید عقلایی کار کند و همیشه باید عقلایی باشد یک وقتی مجال هست و بالأخره یک حرکت‌هایی پیدا می‌شود که این حرکت‌ها موجب می‌شود که ... مثل آن روز که ما راجع به آن قضیه صحبت کردیم و واقعاً شما ببینید افرادی که الآن هستند و این مسائل را مطرح می‌کنند درد دارند! حالا شما بگویید که ولایت فقیه بالاتر از قانون است! بسیار جناب آقای محترم!

جناب آقای مرجع و فلان! خود جنابعالی مگر نزد آقای خمینی نرفتید و چند دفعه به ایشان نگفتید که جنگ را تمام کند؟! حرف‌های آقای خمینی چه بود؟! من از قانون بالاتر هستم، حرف ایشان این بود! افرادی که این مسائل را مطرح می‌کنند درد دارند! می‌گویند: آقا براساس چه قانونی؟! من قطع دارم با توجه به آن موقعیتِ آقای خامنه‌ای و آن حالت ایشان که حالت تکبر نیست، حالت استبداد نیست یعنی مسئلهٔ ایشان خیلی فرق می‌کند خیلی نسبت به سابق فرق می‌کند؛ اگر ایشان به‌جای آقای خمینی بود هیچ‌کدام از مسائلی را که در آن زمان اتفاق افتاد، ایشان اجازه نمی‌داد که اتفاق بیفتد. چرا؟! یکی به‌جهت کیفیت فکر، دوم به‌جهت ادراک موقعیت خودش، اینکه در روایات دارد: «**رَحِمَ اَللهُ اِمرَءً عَرَفَ قَدرَهُ [وَ لَم یَتَعَدَّ طَورَهُ]**»[۴] این است؛ اگر شخصی به مقدار معرفت و کیفیت قدرت خودش در میان یک جامعه، در میان یک افراد ... من الآن خودم فی‌حدنفسه ... خیلی بی‌رودربایستی و صریح می‌گویم: مرحوم آقا در بین شاگردانشان چه موقعیتی داشتند؟! بنده در بین رفقای خودمان ـ شاگرد که نیستیم ما همه باهم رفیق هستیم ـ چه موقعیتی دارم؟! اگر من بخواهم کار آن موقعیت آقا را انجام بدهم آیا موفق می‌شوم یا نمی‌شوم؟! موفق نیستم. خیلی بی‌رودربایستی موفق نیستم. حالا ممکن است که کسی ما را بالا بالاها ببرد ولی در امور ...

من دارم به یک رفیق اعتراض می‌کنم که آقا این کاری که شما انجام دادید برخلاف توافقی است که ما باهم کردیم به او برمی‌خورد و با ما قطع رابطه می‌کند. این‌قدر برای ما ارزش قائل نیستید؛ یعنی بنده نمی‌گویم چرا شما فرض کنید که رفتید به آقا سبّ کردید و چرا فلان کردید و از دین خدا برگشتید؟! ـ عکسش را می‌خواهم، بگویم! ـ من نمی‌خواهم بگویم: آقا چرا شما از من اطاعت محض نمی‌کنید، من کی تا حالا به کسی چنین حرفی زدم؟! آیا شما دیدید تابه‌حال بگویم که مثل بقیه شرط رفاقت و شاگردی اطاعت من است؟! به بنده این‌طور نامه نوشته‌اند، وقتی که برادرش نامه بدهد که باید اطاعت محض کنی والاّ خدا با کسی پارتی‌بازی ندارد و فلان! خب تکلیف دیگران معلوم است که با بقیه چه حسابی دارد! البته الآن همه را پس گرفته‌اند الحمدلله، یعنی مجبور شدند! من که تابه‌حال به کسی نگفتم: وقتی که شما با من رفاقت دارید و نزد من می‌آیید باید اطاعت من را بکنید؟! هر کسی شنیده است بیاید بگوید. در جلسه هم گفتیم! کنایتاً، اشارتاً، تلویحاً و تصریحاً هرچه بوده بیاید بگوید! أُنشِدُکم الله! خب نگفتیم!

ولی من گفتم که رفاقت یک موازینی دارد این دیگر حق اوّلی است؛ رفاقت یک موازینی دارد و من نمی‌توانم با کسی که آبروی من را می‌برد رفیق باشم. شما هم همین‌طورید، شما هم همین‌طورید، همه همین‌طورند؛ پس آدم رفاقت را برای چه می‌خواهد؟! طرف بیاید آبروی آدم را ببرد هر کاری دلش می‌خواهد بکند، کارهایی که می‌کند به‌حساب من بزند، تازه بگویم: رفیق هستیم؟! خیلی احمقم یعنی واقعاً باید احمق باشم که بیایم چنین کاری بکنم!

من‌باب‌مثال شخصی یک چاپخانه دارد یک کارگر بیاید کمی فساد اخلاقی داشته باشد کل چاپخانه‌اش زیر سؤال می‌رود، نمی‌رود؟! او را بیرون می‌کند!

[من نمی‌گویم] اطاعت از من بکنید من به او نمی‌گویم که باید بیایی دستوراتت را از من بگیری، من نمی‌گویم باید کارهایی که می‌کنی بیایی از من اجازه بگیری؛ هیچ از این حرف‌ها در کار نیست فقط تنها حرف من این است که آقا این کاری که شما می‌کنید برخلاف توافقی است که ما باهم کردیم. به آقا برمی‌خورد و با ما قطعه رابطه می‌کند بعد هم پشت‌سر ما هزارتا حرف درمی‌آورد. خب حالا بنده که می‌دانم موقعیتم در میان رفقای من این است چه‌کار می‌کنم؟! هیچ نمی‌گویم! دیگر یعنی مقدار مراوده‌ام را مشخص می‌کنم، مقدار امر و نهی‌ام را مشخص می‌کنم، مقدار مخاطبه‌ام را با افراد مشخص می‌کنم! یعنی در یک محدوده‌ای می‌گذارم که بتواند کار پیش برود.

خود مرحوم آقا هم این کار را می‌کردند، اگر قرار بود این مسئله را رعایت نکنند که سنگ روی سنگ بند نمی‌شد، ما می‌گذاشتیم

می‌رفتیم. از ما گرفته تا بقیه همه می‌رفتیم. هر چیزی را باید انسان در ظرف خودش و در موقعیت خودش لحاظ کند.

احکام؛ تدریجی و به میزان سعهٔ اشخاص

خود احکام اسلام چطور آمد؟! تدریجی آمد. به مقدار سعه آمد. ارتباطات ائمه با اصحاب چه بود؟! محدودهٔ مختلفی بود. اساتید و اولیاء با شاگردانشان چه ارتباطی داشتند؟! در محدودهٔ خود بودند. هر رفیقی با رفقای خودش همین‌طور؛ یک رفیق با رفیق خودش یک توقع دارد می‌آید مثلاً صددرصد، یکی با یک رفیق خودش ثلاثین بالمائة (سی درصد) توقع دارد، یکی با یک رفیق بیست درصد، یکی با یک رفیق پنجاه درصد، همه یک انتظار که نیست؛ هر شخصی که با شخصی بیشتر رفاقت می‌کند به همان نسبت توقعش نسبت به او بالاتر است که چنین انتظاری دارد.

شما ببینید مثلاً در حکومت سابق، یکی از مسائلی را که این آقای نوری خراب کرد و اشتباه کرد این بود در دادگاه گفته که مسئلهٔ امام با مسئلهٔ بقیه فرق می‌کند، ایشان معلم انقلاب بود و بقیهٔ مدیران انقلاب هستند! او فرا قانون است! چرا فرا قانون است؟! یعنی چه فرا قانون؟! اولاً ایشان آمده است این کار را انجام داده است مردم آمدند او را قبول کردند؛ یعنی مردم می‌آیند به یک نفر می‌گویند که آقا ما تو را به امامت می‌رسانیم، ـ البته امامت اعتباری نه حقیقی که برای چهارده معصوم است ـ ما تو را به امامت اعتباری می‌رسانیم و هر حرفی که دلت می‌خواهد بزن؟! آیا واقعاً مردم این را گفتند که ما تو را امام می‌کنیم ولو اینکه بگیری ما را بکشی یااینکه بگویی که زن‌هایتان را طلاق بدهید؟! ما کی چنین حرفی زدیم؟! [بلکه] ما تو را به امامت می‌رسانیم به هوای اینکه بر طبق قانون عمل کنی و بر طبق شرع عمل کنی، این را مردم می‌گویند، نمی‌گویند: ما تو را امام کردیم که بگویی: زنت را طلاق بده، طلاق بدهیم؟! چنین چیزی نمی‌گویند، خیلی هم زن‌هایشان را دوست دارند چه کسی می‌خواهد طلاق بدهد؟!

تلمیذ: خودش هم نمی‌تواند.

استاد: بله، آن‌وقت حالا ما بگوییم که نه هر کاری ایشان می‌کنند فرا قانون اساسی است. اتفاقاً من این حرف را به مرحوم آقا زدم، گفتم: این تشکیل مصلحت نظام و این حرف‌ها، کجای قانون اساسی هست؟! قانون اساسی نیست؛ یعنی ایشان با این تشکیل مصلحت نظام، خلاف قانون اساسی عمل کرده است و اعتراض هم وارد است؛ چون ایشان در محدودهٔ قانون اساسی می‌تواند عمل کند. چرا؟! چون این رأی را از ملت گرفته است. یک وقتی ما بحث می‌کنیم در جایی که اصلاً ملتی در کار نیست و هرچه هست فقیه است یعنی بحث ولایت فقیه است؛ بله آن ولایت فقیه فرا قانون است و هیچ‌کاری نمی‌شود کرد. آن ولایت فقیه را الآن ما باید بیاییم تعریف کنیم که چه کسی است؟ آن امثال بنده نیستند، آن سید مهدی بحرالعلوم است، آن علاّمهٔ طباطبایی است، آن مثل مرحوم آقا است، آن ولایت فقیه کسی [مثل] مرحوم قاضی است، آن کسی است که أمره أمرٌ و نهیه نهیٌ آن فرا قانون است؛ اما اگر از آن پایین بیایید دیگر حساب دارد و باید که حساب پس داد، در مقابل قوانین مضبوط و قوانین واضح و روشن حساب پس داد، به عبارت دیگر درقبال ضروریات... فرض کنید که شاخصهٔ ارتداد مخالف با ضروریات است و ضروریات را هم همه می‌دانند، دیگر چیزی نیست کسی نداند حالا در شکّیات نماز، نه، آن چیزی نیست!

حقیقت ارتداد

ارتداد، مخالفت با ضروریات دین

یک وقتی ما نزد این آقا موسی زنجانی ـ حفظه الله ـ فقه می‌خواندیم رجال هم می‌خواندیم، بحث زکاة را نزد ایشان خواندم. بحث راجع به ضروریات بود که مخالفت با ضروریات که موجب ارتداد است ایشان می‌گفتند که ـ و حرف درستی است ـ مخالفت با ضروریات این‌طور نیست که هر چیزی که مسلّم است، مخالفتش موجب ارتداد است بلکه آن ضروریات که در بین

عرف و مردم جزء ارکان یک شریعت به‌حساب می‌آید؛ مثل وجوب صلاة، مثل حجاب، مثل حج و اینها اما حالا فرض کنید که قربانی در حج، یکی بگوید که در منا می‌شود، یکی بگوید که نمی‌شود، یکی بگوید که در شهر خودش می‌شود، با اینکه تقریباً یک مسئلهٔ روشنی است ولی این دیگر حالا جزء [ضروری نیست] یا فرض کنید که در رمی جمره در طبقهٔ ثانیه صحیح است یا در طبقهٔ اوّلی باید حتماً باشد، این دیگر ضروریات نیست. یا سعی، مسعی در طبقهٔ ثانی می‌شود یا باید حتماً در طبقهٔ سمت الأرض باشد.

بعد ایشان می‌فرمودند: یک روز پدر ما ـ حاج سید احمد زنجانی ـ با یک نفر دیگر ـ اسم بردند که او هم از معاریف قم بودند ـ راجع به یک قضیه، اختلاف داشتند و صحبت می‌کردند و هردو یک قضیه را انکار می‌کردند، من آمدم گفتم که آقا این قضیه در لمعه نوشته است به این روشنی است و اینها اصلاً هیچ متوجه نبودند که این مسئله‌ای است که واضح است؛ یعنی گاهی این‌طور می‌شود یعنی دو مجتهد مسلّم ـ به قول خود ایشان ـ در یک قضیهٔ واضح اختلاف داشتند، رأی خلاف داشتند. من لمعه را آوردم گفتم که آقا این قضیه به این روشنی است، اصلاً همه تعجب کردند.

مسئله این نیست بلکه این است که از ضروریاتی باشد که برای همه مشخص است که این دیگر انکار دین است. در ولایت فقیه هم همین‌طور است در مسائل مهم و در آن قضایایی که اتفاق می‌افتد فرض کنید که مجبور است در برابر قانون منقاد باشد. نه در آن مواردی که قابل تأویل و قابل‌توجیه است بلکه در یک موارد که قانون اساسی خیلی روشن که دیگر به هر کسی نشان بدهی بگوید: منظورش این است و مفادش این است.

تلمیذ: ظاهراً خودشان اصل ولایت فقیه به‌عنوان مطلقه را قبول نداشتند.

استاد: یادم هست در نماز جمعه حرف زدند و بعد آقای خمینی توپید.

تلمیذ: نه، خود آقای خمینی ظاهراً قبول نداشتند.

استاد: نه ایشان مثل اینکه قبول داشت.

تلمیذ: نه در مرحلهٔ اجراء عرض می‌کنم، همین مجمع تشخیص مصلحت را ایشان پیشنهاد کردند. در قضیهٔ تجدیدنظر قانون اساسی نماینده‌ها به این قضیهٔ مجمع تشخیص مصلحت نظام رأی دادند، درحالی‌که اصل این مجمع با خود شورای نگهبان تضاد دارد. شورای نگهبان را برای این گذاشتند که اگر قوانینی برخلاف تصویب شد، شورای نگهبان جلوی او را بگیرد.

استاد: بله.

تلمیذ: اینها دیدند چون شورای نگهبان جلوی این را نمی‌گیرد یک مجمعی درست کردند دور بزند جلوی شورای نگهبان را بگیرد.

استاد: بگوید: اینجا ضرورت است و شورای نگهبان در اینجا موظف است غیر از مسائل ضروری اظهارنظر کند!

من خودم از آقا لطف‌الله صافی شنیدم، خدمت ایشان بودم می‌گفتند که ما هر کاری می‌کردیم می‌گفتند که ضرورت است، من گفتم که پس چه شد؟! در آن چیزهایی که ما موافق هستیم که اصلاً نیازی به شورای نگهبان نیست، در چیزهایی که ما مخالفت می‌کنیم می‌روید ضرورت می‌گذارید؟! پس ما را برای چه گذاشتید؟! گفت: ما بیرون آمدیم! ایشان به ما می‌گفتند! می‌گفتند: در هر چیزی که ما موافقت می‌کردیم، دیگر نیاز به شورای نگهبان نبود خب نماینده‌ها تصویب می‌کردند، آن جایی که ما مخالفت می‌کردیم در چیزهای واقعی و جدی و حساس که شورای نگهبان به‌درد آن‌موقع‌ها می‌خورد می‌گفتند که خلاف مصلحت است! خب این شد مشروطه! اسماً یک عده آخوند گذاشتند و بعد هم کنار زدند.

تلمیذ: اگر اینها قائل به ولایت مطلقه بودند در تضاد بین مجلس و شورای نگهبان خود ایشان باید نظر می‌دادند نه مجمعی که

با توجه به روایاتی که راجع به مسئلهٔ سعه عرض شد، شکی نیست در اینکه روایت «**الناسُ فی سعةِ ما**

اصلاً معلوم نیست افرادش چه کسانی هستند یک عده دکتر و کلاهی و امثال‌ذلک. آن‌وقت آن‌هم با رأی اکثریت، این چه ولایت مطلقه‌ای می‌شود!

استاد: مثلاً ایشان اینجا می‌گویند که ما این را تفویض می‌کنیم به حقوق‌دان و آقای رضایی و سپاهی و بقیه!

تمام اینها به‌خاطر این است:

ما وَلَّت أُمَّةٌ قَطُّ أمرَها رَجُلاً و فیهِم مَن هوَ أعلَمُ مِنهُ إلاَّ لَم یَزَل أمرُهُم یَذهَبُ سَفالاً حَتَّی یَرجِعوا إلی ما تَرَکوا.[5]

به‌طور متعدد از ایشان می‌شنیدم. اخیراً داشتم به مناسبتی خطبهٔ امام حسن مجتبی علیه‌السّلام را مطالعه می‌کردم در آن روزی که معاویه بعد از صلح به مدینه آمد و بالای منبر رفت و به امام حسن هم گفت که یک پله پایین‌تر بایستد، بعد شروع کرد برای مردم صحبت کردن و گفت: هذا حسن بن علی و الآن به شما اعتراف می‌کند که چون دید که هیچ‌کس در میان این امت از من افضل نیست لهذا طوعاً، لا کرهاً آمد با من بیعت کرد! و الآن اقرار و اعتراف می‌کند بر اینکه حکومت لیاقت من را دارد! گفت: ای حسن بن علی بلند شو و بگو! حضرت هم بلند شد اصلاً دیگر آبرو برایش نگذاشت! اول و آخرش را یکی کرد! امام حسن خطبه‌ای خواند[6] واقعاً عجیب! در آنجا حضرت این حدیث **«ما وَلَّت أُمَّةٌ قَطُّ أمرَها رَجُلاً و فیهِم مَن هوَ أعلَمُ مِنهُ ...»** را خواند یعنی یکی از چیزهایی که هست از پیامبر، خود امام حسن است ظاهراً یکی هم چیز است حضرت جواد است یا از حضرت هادی یا از حضرت جواد از آنها هم نقل شده، یکی امام حسن است، یکی در جنگ راجع به خلاصه موارد عدیده‌ای است که این را از پیغمبر اکرم نقل می‌کنند که مسئله این است خب ما داریم می‌بینیم که الآن خیلی‌ها انکار می‌کنند.

تلمیذ: در کتاب ولایت فقیه آوردند.[7]

استاد: بله این راجع به امام حسن را هم آوردند؟

تلمیذ: رفقا روز قبل بعد از اتمام گفتند که چطور است که حضرت آقا یک بحث سیاسی را شروع کنند!

استاد: خیلی چیزها را باید شروع کنیم، کجای قضیه درست است که برویم آن را برداریم!

[1] المناقب، ج ۴، باب فی إمامة أبی جعفر الباقر علیه السلام، فصل فی آیاته علیهم السلام، ص ۱۸۸ (با قدری اختلاف).
جهت اطلاع بیشتر به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۳۱ رجوع شود.

[2] إختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱ (با قدری اختلاف).

[3] جهت اطلاع به کمال الدیّن، ج ۲، ص ۳۶۲ ـ ۳۶۸ رجوع شود.

[4] غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۳. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۱، تعلیقه ۱:
«رحمت پروردگار بر کسی که اندازهٔ خود را بداند و از حدود خویش تجاوز ننماید.»

[5] کتاب سُلیم، ج ۲، الحدیث الثامن و الخمسون، ص ۸۹۱. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۰۹:
«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده است می‌فرمود: هیچ طایفه و گروهی امور اجتماعی و شئون دیگر خود را به مردی نمی‌سپارند که از او در میان آن گروه داناتر هم بوده باشد مگر آنکه روزبه‌روز امور آنها رو به فساد و خرابی خواهد رفت الاّ آنکه از عمل خود برگردند و شخص اعلم را برای رسیدگی و سرپرستی امور خود قرار دهند.»

[6] جهت اطلاع رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۵۶۱.

[7] جهت اطلاع به بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۴۳.

لا یَعلمون» ـ البته به این مضامین حالا نه به این الفاظ مثل روایت «**هُم فی سَعَةٍ حَتَّی یَعلَموا**»[1] بود که از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام راجع به آن سفرهٔ مفروش علی الأرض فرمودند، یااینکه روایت دیگری که باز امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمودند که همان مسئلهٔ «**هُم فی سَعَةٍ مِن أکلِها حَتَّی یَعلَموا**»[2] است ـ شامل شبهات موضوعیه است. البته ممکن است ما راجع به شبهات حکمیه هم نسبت به این روایت نظر داشته باشیم، اما راجع به شبهات موضوعیه شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

نظر مرحوم کمپانی دربارهٔ ظهور روایت سعه در شبهات حکمیه

این مطلب را از این نظر عرض کردم که در کلام مرحوم کمپانی در ذیل حاشیه‌ای که ایشان بر مرحوم آخوند دارند، ظهور روایت را در شبهات حکمیه می‌گیرند[3] درحالی‌که ظهور این روایت در شبهات موضوعیه از شبهات حکمیه اقویٰ است، اگر نگوییم که در شبهات موضوعیه هست حداقل باید قائل به تعمیم باشیم. خصوصاً اینکه این روایت اصلاً دربارهٔ شبهات موضوعیه آمده است؛ یعنی اصلاً محطّ نزول این روایت خود شبههٔ موضوعیه است. بنابراین جای تعجب است که ایشان چطور استفادهٔ ظهور می‌کنند بااینکه مورد، مورد شبههٔ موضوعیه است. این خیلی از ایشان بعید است.

دیدگاه آخوند دربارهٔ «ما لا یَعلمون» و دفاع مرحوم کمپانی از ایشان

علیٰ‌أیّ‌حال مطلبی را که ایشان در دفاع از مرحوم آخوند دارند این است که نظر مرحوم آخوند که «**ما لا یَعلمون**» را به حکم واقع زده است، نه به تکلیف، اعمّ از واقع و ظاهر، خب این در اینجا برای این جهت است که اگر چنانچه منظور از «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یَعلمون**» مسئلهٔ تکلیف باشد بنابراین ممکن است که قائلین به احتیاط بگویند: ما از ادلّهٔ احتیاط تکلیف را می‌فهمیم و واقعاً هم همین‌طور قائل هستند به اینکه علم به تکلیف داریم، علم به احتیاط در شبهات داریم؛ منتها صحبت در این است که در شبهات تحریمیه قطعی است اما در شبهات وجوبیه هم محتمل و در شبهات موضوعیه می‌گویند که نه، و به همان ادلّهٔ برائت تمسک می‌کنند، اما در شبهات حکمیه که مخصوصاً تحریمیهٔ از حکمیه است، دیگر لا شکَ و لا شبهه که آنها ادلّهٔ احتیاط را بر ادلّهٔ برائت ترجیح می‌دهند و حالا نکته‌ای را هم که الآن عرض می‌کنیم این است که آنها بیخود هم نمی‌گویند یعنی این قضیه به‌خصوص «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یَعلمون**» نظرشان نسبت به این مطلب به این

---

[1] الکافی، ج ۶، کِتابُ الأطعِمَةِ، بابُ نَوادر، ص ۲۹۷، ح ۲.

[2] النوادر، راوندی، ج ۱، ص ۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۲، أبواب الصید و الذبائح و ما یحل و ما یحرم من الحیوان و غیره، باب جوامع ما یحل و ما یحرم من المأکولات و المشروبات و حکم المشتبه بالحرام و ما اضطروا إلیه، ص ۱۴۰، ح ۱۶ .

[3] نهایة الدّرایة، ج ۴، ص ۶۹.

کیفیت است.

مرحوم آخوند برای فرار از این مسئله که گیر نیفتد گفته است که منظور از «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» حکم واقعی است نه منظور تکلیف است یا تکلیف ظاهری.[1]

اشکالات عدیده‌ای که بر این منظر وارد می‌شد قبلاً عرض شد که اگر ما حکم واقعی بخواهیم بگیریم ظاهراً چهار یا پنج اشکال بر این مسئله وارد می‌شد.

نکتهٔ اول مرحوم کمپانی: تفاوت احتیاط نفسی با احتیاط طریقی

مرحوم کمپانی می‌فرمایند که مرحوم آخوند این مطلب را از این نقطه‌نظر مطرح کرده که از باب تبین موقعیت احتیاط در مقام دفع این اشکال ایشان می‌خواهد بربیاید.

ببینید احتیاط یا احتیاط نفسی یا احتیاط طریقی است؛ احتیاط نفسی به این معنا است که در نفس احتیاط مصلحتی است ولو اینکه آن عمل فی‌الواقع معلوم نباشد؛ یعنی فرض کنید در نفس محتمل الوجوب یا محتمل الحرمه، که خود اتیان محتمل الوجوب یک مصلحتی دارد؛ حالا مصلحتش مصلحت نفسیه است، منظور من از مصلحت، مصلحت نفسیه مصلحت شخصی نیست؛ مصلحت نفسی مکلف است؛ یعنی فرض کنید به‌خاطر اینکه این مسئلهٔ احتیاط در مکلف تقویت شود شارع آمده اصلاً هر موارد شبهه را واجب کرده است، که دستش دیگر باز نباشد تا مدام تندتند مورد حرام انجام بدهد یا مورد واجب را بخواهد ترک بکند. کمی کفّ نفس نسبت به تکالیف داشته باشد. این مصلحت نفسیه می‌شود، نه به معنای نفسِ آن شخص، یعنی مصلحتی که در مصلحت سلوکیه در نفس آن احتیاط، شارع آمده یک مصلحتی قرار داده؛ اگر این‌طور باشد بنابراین احتیاط می‌شود حکم الله واقعی، حکم الله واقعی که درقبال آن حکم الله دیگر است؛ منتها آن حکم الله واقعی در مقام ملاکات و انشائی، آن وجوب یا حرمت به آن موضوع و به آن حکم بماهو هو تعلق می‌گیرد و این به‌عنوان عروض یک طاری و عنوان طاری بر آن موضوع یا بر آن حکم در اینجا الزام است.

یک وقتی تکلیف به خود نفس آن موضوع تعلق می‌گیرد، بماهوهو و اولاًبلااول، یک وقت تعلق می‌گیرد بما أنّه مجهول الحکم، بما أنّه محتمل الحکم در اینجا یَجبُ إتیانه؛ چون مشکوک است یَجبُ إتیانه، نه‌اینکه بماهوهو، که مشخص نیست و برای شخص مجهول است.

این می‌شود احتیاط به‌عنوان نفسی، احتیاط به‌عنوان نفسی چون در اینجا جعل تکلیف واقعی می‌کند، منتها به‌عنوان ثانوی و به‌عنوان طاری نه به‌عنوان اوّلی؛ جعل تکلیف به‌عنوان ثانی، مکلف را از جهالت بیرون می‌آورد و این بر ادلّهٔ برائت مورد پیدا می‌کند؛ بر «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» مورد پیدا می‌کند، «**الناسُ**

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۲.

فی سعةِ ما لا یَعلمون» می‌گوید: مردم در مندوحه هستند درصورتی‌که جاهل به حکم واقعی باشند. ادلّهٔ برائت می‌گوید: ما حکم واقعی هستیم منتها حکم واقعی از باب ترتّب؛ اگر اول حکم واقعی بر ترتیب است. فرض کنید در باب احکام مثل وجوب تخییری و تعیینی مثلاً دفن میّت برای همه واجب است، اگر انجام ندادند آن‌وقت بر این ملزم می‌شود، این از این باب، یااینکه در مورد کفاره هست که اطعام ستین مسکین بکند، اگر نشد شصت روز روزه بگیرد، اگر نشد مثلاً عتق رقبه کند ـ اگر بنا بر ترتیب باشد ـ در بعضی از کفارات ترتیب هست و در بعضی دیگر تأخیر است.

در اینجا این هم شبیه همان است؛ یعنی حکم واقعی بر ترتیب است؛ منتها ترتیب در این مورد بر نفس آن موضوعات تعلق گرفته است. در اینجا بعنوان أنَّه مجهول الحکم تعلق گرفته، آن‌هم فرقی نمی‌کند، آن‌هم یکی است بالأخره هردو حکم الله هستند، هردو را امام علیه‌السّلام بیان کرده است، هردو ارشادی نیستند، هردو حکم واقعی هستند؛ درصورت جهل به یکی نوبت به آن مورد دوم می‌رسد. در این‌صورت ورود دارد.

اما اگر وجوب احتیاط وجوب ارشادی است و وجوب طریقی است و مصلحت سلوکی در احتیاط وجود ندارد و مصلحت در احتیاط، نفس تحفّظ بر واقع است، دیگر در اینجا این دوتا باهم تعارض می‌کنند، چون این محطّ «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» جهل به حکم واقع است، و محطّ نظر ادلّهٔ برائت، تحفّظ بر واقع است، خب اینجا هردو باهم تعارض می‌کنند؛ او می‌گوید: اگر جاهل به واقع هستی ترک کن، این می‌گوید: اگر جاهل به واقع هستی احتیاط کن، خب هردو باهم تعارض می‌کنند. گرچه در اینجا می‌توانیم بگوییم که اگر خود نفس مسئلهٔ «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» باشد باز در اینجا محل نظر است؛ چون قائلین به احتیاط می‌گویند که ما از ادلّهٔ احتیاط استفاده علم می‌کنیم؛ استفاده علم از ادلّهٔ احتیاط کردن بر «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» ترجیح دارد گرچه «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» در اینجا دلالت بر معذریّت می‌کند در عدم عمل به تکلیف به واقع، اما از نقطه‌نظر تقابل، اگر ما بخواهیم از باب تقابل یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم، آن‌وقت دیگر آن ادلّهٔ احتیاط در اینجا اقویٰ هستند، «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» از نقطه‌نظر رجحان سندی در اینجا مقابله می‌کنند، نه ازنظر مفهومی و ازنظر محتوا؛ از نظر محتوا هرچه هم که ما از ادلّهٔ برائت [داشته باشیم] اگر صدتا روایت هم داشته باشیم، هزارتا روایت هم داشته باشیم، اما اگر محتوای این هزارتا روایت محتوای ارشادی است نه محتوای مولوی؛ محتوای مصحلتِ سلوکیه نیست، بلکه محتوای آنها احراز مصحلت واقعه است باز ازنظر محتوا نمی‌تواند با «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» معارضه کند یعنی نمی‌تواند غلبه کند، فقط در مقام معارضه در اینجا می‌تواند بربیاید. این نکتهٔ اول بود.

نکتهٔ دوم: شرط ورود ادلهٔ احتیاط بر روایت سعه

مرحوم کمپانی دفاعاً عن مرحوم آخوند می‌فرماید: ممکن است لِقائلٍ أن یقول اینکه درصورتی می‌توانیم

این «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» را محکوم یا به عبارت دیگر مورود ادلّهٔ احتیاط قرار بدهیم که منظور از «**ما لا یَعلمون**» اعمّ از حکم واقعی بعنوانه الاوّلی و حکم ثانوی بعنوانه الثانوی و بعنوان أنّه مجهولٌ باشد. یعنی به عبارت دیگر «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» یعنی مردم نسبت به حکم واقعی یا نسبت به آن حکمی که درصورت جهل به حکم واقعی جعل می‌شود در سعه هستند، این اعم می‌شود. اگر این‌طور باشد ادلّهٔ احتیاط می‌گویند که ما نسبت به این مورد وارد هستیم و جعل تکلیف می‌کنیم و وقتی که جعل تکلیف کردیم پس دیگر جاهل به تکلیف نیستند. جاهل به حکم واقعی هستید؛ اما جاهل به آن حکمی که درصورت جهل به حکم واقعی جعل می‌شود نیستید.

ولی شخصی ممکن است بگوید که ظهور دلیل «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» در امر خاص است نه در امر عام؛ «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» فقط می‌خواهد در اینجا همان حکم واقعِ مجهول را بیان کند، نه آن حکم اعم را.

در اینجا مرحوم آخوند برای فرار از ورود ادلّهٔ احتیاط بر حدیث سعه آمده فرموده است که منظور از «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» حکم واقعِ مجهول است؛ نه اعمّ از واقعِ مجهول و آن مورد تکلیف که جهل به حکم واقع باشد که مورد احتیاط است. اینجا گفتند ظهور است که البته ایشان این مطلب را به‌نحو دربسته بلاجواب می‌گذارند و رد می‌شوند.

جوابی که در اینجا به‌نظر می‌رسد ـ حالا صرف‌نظر از اینکه اگر ما حکم واقع را مجهول بگیریم ـ این است که اصلاً «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» مربوط به حکم واقع نیامده است، این «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» مربوط به آن اموری است که ظهورشان اصلاً در مورد تکلیف است؛ یعنی وقتی که شخص می‌آید از امام علیه‌السّلام سؤال می‌کند می‌خواهد امام علیه‌السّلام تکلیف را به او بگوید؛ یعنی می‌خواهد بگوید که من چه‌کار بکنم؟!...

... مثلاً در مورد سفره‌ای که افتاده و پهن شده و در آن سفره لحم مطبوخ و امثال‌ذلک هست، از امام سؤال می‌کند که من در اینجا چه‌کار بکنم؟! حالا نمی‌آید بگوید که حکم واقع این لحم چیست؟!

می‌گوید: من در ارتباط ـ مردم این‌طور هستند ـ با افعال خارجی برای رفع مشکل و رفع مهم از امام سؤال می‌کنم، اصلاً کاری به واقع ندارم، کاری به ظاهر ندارم. شخص می‌آید از حضرت سؤال می‌کند که من چه‌کار کنم، چطور وضو بگیرم، اگر شک کردم چه‌کار بکنم؟! یعنی اصلاً مردم در مقام واقع و ظاهر نیستند تااینکه امام علیه‌السّلام برای اینها جعل تکلیف ظاهری درقبال واقعی بکند و به‌عنوان ثانوی و امثال‌ذلک. این مسائل از دقت مرحوم آقای کمپانی نشأت می‌گیرد.

ضرورت نگاه عرفی در فهم روایات

مرحوم قاضی هم می‌فرمودند این دقت‌ها انسان را از مسائل عرفی بیرون می‌برد؛ یعنی دیگر آن فهم و آن سلاست عرفی که باید در یک فقیه باشد و بتواند از روایات استفادهٔ همان حکم سلیس شرعی را بکند از آن مطلب او را بیرون می‌آورد. «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» یعنی مردم در سعه هستند تا وقتی که تکلیفشان را ندانند. حالا اگر ادلّهٔ احتیاط بیاید تکلیف را بیان کند، آن‌هم با این مضامین سفت و محکم و عقاب و شداد و غلاظ و اینها آیا مردم نمی‌فهمند که باید در اینجا احتیاط کرد؟! یعنی واقعاً بیننا و بین الله داریم می‌گوییم که اگر امام علیه‌السّلام بگوید: باید در شبههٔ وجوبیه احتیاط کنید، شما می‌گویید که منظور از این حرف، ارشاد است یا می‌گویید که مولوی است؟! امام صادق علیه‌السّلام بگوید که در یک مورد شبههٔ تحریمیه باید احتیاط کرد، آیا شما از امام سؤال می‌کنید که منظورتان ارشادی است، به‌خاطر تحفّظ بر واقع یااینکه به‌خاطر جعل تکلیف ظاهری به‌عنوان ثانوی در قبال ... منظورتان کدام است؟! حضرت می‌فرماید: گفتم برو احتیاط کن، احتیاط کن دیگر، این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟! گفتم: برو احتیاط کن، احتیاط کن دیگر!

این را مردم نمی‌فهمند؛ وقتی که حضرت می‌گوید: احتیاط بکن درحالی‌که منظور حضرت فرض کنید که نوع دیگر است باید بیان بکند. حضرت در اینجا نمی‌خواهد یک مورد شبهه از شخصی فوت بشود، باید به چه بیانی بیان بکند؟! ارشادی و مولوی را ما آخوندها درآوردیم والاّ اصلاً در آن زمان‌ها نبود! حضرت موسی بن جعفر علیه‌السّلام اصلاً فکرش را هم نمی‌کرد که بعداً یک عده آخوند بیایند روایتش را این‌طور کنند؛ مولوی کنند، ارشادی کنند، جعل حکم ظاهر درقبال واقع کنند، و نمی‌دانم این حرف‌ها! آقا در مورد این شبهات احتیاط بکن، در مورد آن شبهات احتیاط نکن، سفره‌ای که پهن می‌شود احتیاط نکن، در این موارد احتیاط بکن، ما می‌فهمیم که آقا در این مورد باید احتیاط کرد و در آن موارد نباید احتیاط کرد!

همین روایت سفره که از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است شما از این چه می‌فهمید؟! این را می‌فهمید که در موارد شبهات موضوعیه نباید احتیاط کرد؛ خیلی قضیه روشن است. حالا ما درقبال این، با وجود اینکه ائمه می‌دانند این روایت از امیرالمؤمنین آمده و خود ائمه مصدر این روایت هستند درعین‌حال یک روایات دیگری در مورد احتیاط جعل می‌کنند حالا ما بگوییم که ارشادی است؟! نمی‌توانیم بگوییم که ارشادی است. در وقتی که می‌دانیم «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» هست، ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾[1] هست، این ادلّهٔ از آیات و فلان و اینها هست، درعین‌حال ما می‌بینیم ائمه آمدند یک روایات دیگری را هم درقبال این جعل

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶. روح مجرد، ص ۴۱۳:
«خداوند بر کسی تکلیف نمی‌نماید مگر به‌قدر سعه و گسترش او.»

می‌کنند که الزام بر احتیاط در آنها هست. فاحتَط یعنی چه؟! از ما تمنا نمی‌کند؛ بلکه می‌گوید که واجب است احتیاط بکنید، این واجب است یعنی چه؟! بنا بر تحفّظ بر حکم واقعی است؟! باشد.

اشکال من در اینجا این است که اگر در قیامت خدا از ما سؤال کند که با وجود اینکه ما به تو گفتیم که احتیاط بکن و امام و مسئول دین ما که امام کاظم و امام صادق علیهماالسلام باشند گفتند: احتیاط بکن و تو احتیاط نکردی و به واقع نرسیدی، ما چه جوابی داریم بدهیم؟!

ظهور اوامر مولا در امر مولوی و نقد اوامر ارشادی

حالا یک وقتی احتیاط نمی‌کنیم و واقعی هم وجود ندارد، آنجا می‌گوییم که مسئله... یعنی من این را می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که این مسائلی که به‌عنوان اوامر ارشادی و مولوی جعل شدند، ما اصلاً از اینها نداریم؛ ما یک اوامر بیشتر نداریم که آن اوامر مولوی است. اوامر ارشادی به‌عنوان اینکه یک مسئلهٔ جدای از او باشد نداریم؛ آنچه را که مولا می‌گوید، مولوی است تمام شد. دیگر ما ارشادی نداریم. یعنی مولا آنچه را که می‌گوید، براساس آن گفتن روز قیامت اخذ می‌کند.

حالا آنچه را که مولا می‌گوید، [یا] به‌خاطر نفس آن موضوعی است که این امر بر محور آن موضوع جعل می‌شود یا براساس یک واقع دیگر است، ما نمی‌دانیم، ما آنچه را که وظیفهٔ ماست باید انجام بدهیم.

بله ممکن است منظور مولا تحفّظ از واقع باشد ولی اگر گفتیم که منظور مولا اوامر ارشادی است و ما این امر مولا را اطاعت نکردیم و در واقع آن مسئلهٔ واقع فوت شد آیا ما مؤاخَذ هستیم یا نیستیم؟! این مسئله است.

یک وقتی ما مطلب را از باب حکم عقل مدّنظر قرار می‌دهیم می‌گوییم: کُلّ ما حَکَمَ بِه العقل حَکَمَ بِهِ الشرع و امثال‌ذلک و به این مسائل کاری نداریم؛ اما باز از شرع، دلیلی بر وجوب نداریم، روز قیامت گرچه خدا می‌گوید که عقل تو گفت که در اینجا احتیاط کن، چرا نکردی؟! می‌گویم که دلیلی نداشت و ما هم این را ارشادی تلقّی کردیم؛ گفتیم که این عقل در اینجا حکم به ارشادی می‌کند؛ ولی یک وقتی می‌گوید: حجج من آمدند گفتند: بکن، چرا نکردی؟! نمی‌توانیم بگوییم که حکم عقل است. در اینجا چه کسی گفته است که اینها ارشاد به عقل هستند؟! این حرف‌ها چیست؟! امام می‌گوید: در این مورد باید احتیاط کنی، تمام شد رفت. حالا این حرف ارشاد به حکم عقل است؟! نه‌خیر ارشاد به حکم عقل نیست، می‌گوید: من اصلاً دلم می‌خواهد، اصلاً عقلی هم وجود ندارد، اصلاً عقلی وجود ندارد.

من‌باب‌مثال امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید که باید در باب شبهات تحریمیه و شبهات وجوبیه احتیاط کنید، حالا تو چه عقل داری یا اصلاً نداری منِ امام باقر می‌گویم که باید احتیاط کنی! اگر قرار باشد بر اینکه من بیایم این امر امام صادق علیه‌السّلام را ارشادی بدانم و بر طبق آن ارشادی عمل نکنم و بعد مخالفت با واقع

بشود، آیا در روز قیامت مؤاخَذ هستم یا نیستم؟! هستم! اگر عمل کنم این عین وجوب احتیاط می‌شود دیگر، حالا چه شما بگویید: ارشادی، چه بگویید: مولوی، دیگر چه فرقی می‌کند؟! اگر عمل می‌کنی بنابراین این بر ادلّهٔ «**الناسُ فی سعةٍ ما لا یَعلمون**» ورود پیدا می‌کند؛ چون در اینجا جعل تکلیف می‌کند. اگر عمل نمی‌کنی، پس اگر موافق با واقع شد ما نمی‌دانیم خدا با تو چه‌کار می‌کند، اگر موافق با واقع نشد، بالأخره شما مخالفت با امر امام را کردی یا نکردی؟! تو معاقب هستی!

ترجیح ادلّه احتیاط بر حدیث سعه

پس درهرحال این ادلّه ترجیح پیدا می‌کنند؛ یعنی این ادلّهٔ احتیاط چه شما بگویید که ارشادی است یا نیست فرقی ندارد. من می‌خواهم در اینجا اصلاً ارشادی و مولوی را بردارم. بحث وجوب نفسی و بحث وجوب غیری یک بحث دیگر است؛ این را ما در بحث مولوی و ارشادی نباید بیاوریم که آوردند مخلوط کردند؛ یعنی بحث وجوب نفسی و غیری و طریقی را آوردند با بحث مولوی و ارشادی مخلوط کردند. من می‌گویم: ولو اینکه این وجوبش مولوی است اصلاً ما می‌گوییم که مولوی است؛ ولی این وجوب مولوی با دو لحاظ بیان می‌شود. ممکن است خود ما این را بفهمیم؛ مولا وقتی که امر می‌کند، یک وقت امر می‌کند که علیٰ‌أیّ‌حال باید این انجام بشود، یک وقت امر می‌کند برو این را برای یک جهت دیگر انجام بده، درست است که در اینجا تحفّظ از او، منوط به نظر مولا است؛ ولی پشت قضیه، امر مولا است. امر مولا در اینجا مدّنظر است.

اتفاقاً سابق با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ یک صحبتی بود که ایشان فرمودند:

گاهی اوقات من به شما امر می‌کنم با وجود اینکه می‌دانید که آن کار را انجام داده‌اید، باید بروید انجام بدهید!

توضیحی در باب مصلحت نفسیه

مثلاً به فلان شخص گفتی که آقا فلان کار را انجام بده و سه روز هم گذشته است حالا می‌گویم که آقا برو به فلانی بگو فلان کار را انجام بدهد. ما نمی‌بایست به ایشان بگوییم که آقا من سه روز پیش گفته‌ام! بلکه باید بلند شویم برویم به فلانی بگوییم که مثلاً آقا گفته‌اند که فلان کار را انجام بده! درست شد؟! چرا؟! به‌خاطر اینکه در بسیاری از موارد ما علم به واقع نداریم. یعنی علم نداریم بر اینکه این امری که الآن مولا دارد می‌کند به چه داعی دارد این امر را می‌کند! ما خیال می‌کنیم به‌خاطر تحفّظ بر آن مأمور است ولی شاید یک داعی دیگری داشته باشد.

این است که اسمش را مصلحت نفسیه می‌گذارند؛ یعنی مصلحتی در اینجا در احتیاط هست که ما نمی‌دانیم آن مصلحت چیست، به‌خاطر آن مصلحت می‌گویند: برو، و مکلف باید دوباره انجام بدهد. منتها در مورد احکام این به‌صورت عام است و لذا اشکال به آن وارد می‌شود. احتیاط به‌خاطر همان است، مصلحت

سلوکیه و این حرف‌ها دیگر معنا ندارد؛ مگر در مقام ابهام و کلّی‌گویی و مجمل از این قضیه رد شویم. اما اگر بیاییم خلاصه قضیه را کمی در موقعیت خودمان حداقل محدودش کنیم می‌بینیم ممکن است هزارتا مصلحت در اینجا باشد که یکی از او اتیان فعل در خارج است. مسائل دیگر ممکن است مطرح باشد؛ ولی از دید ما مخفی است و وقتی که او امر مجدد می‌کند، اگر ما نرویم انجام بدهیم ترک آن مصالح نفسیه است.

اینجاست که عرض می‌کنم ما اوامر ارشادی نداریم، اوامر همه مولوی هستند؛ یعنی ظهور اوامر در مولوی است اگر اوامر ارشادی باشند، خود کیفیت بیان مولا آن ارشادی بودن را می‌رساند.

ظهور اوامر مولا در اوامر مولوی است؛ یعنی مکلف نمی‌تواند خودش را در مندوحهٔ از ترک اوامر مولا به‌عنوان اینکه ممکن است این اوامر ارشادی باشد قرار بدهد، باید دنبال برود، اگر رفت خدا به او ثواب می‌دهد بر اینکه این اطاعت امر مولا را کرده است، اگر نرود و مخالفت با واقع کند خدا پدرش را هم درمی‌آورد که چرا نرفتی؟! نمی‌گوید: چرا واقع را انجام ندادی! بلکه می‌گوید: چرا وقتی که امام باقر به تو گفت: احتیاط بکن، نکردی؟! این را از مکلف سؤال می‌کند، نمی‌گوید: چرا واقع را ترک کردی؟! مگر نگفتند که احتیاط بکن؟! می‌گوید: خدایا واقع برایم مجهول بود، خدا می‌گوید که حجت من آمد به تو گفت: انجام بده! می‌گوید: من قصد کردم که منظور امام ممکن است ارشادی باشد! می‌گوید: تو غلط کردی قصد کردی! آیا خودش آمد گفت: ارشادی است؟! خودش نگفت، گفت: برو در اینجا احتیاط بکن، تو چرا نکردی؟! درست شد؟!

لذا این اشکال در اینجا به اصل قضیه وارد می‌شود که ما در مورد ادلّهٔ احتیاط مشکلی داریم و آن این است که با ادلّهٔ احتیاط نمی‌توانیم به‌عنوان مسائل ارشادی به این سهولت برخورد بکنیم...

البته می‌خواستم راجع به این قضیه کمی بسط بدهم ولکن بالإجمال می‌گویم؛ بعضی‌ها گفتند که «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» یعنی درصورتی است که منجِّزی نباشد؛ یعنی با مورد منجّز این «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» دیگر مورد ندارد، و ادلّهٔ برائت درصورتی هستند که معذِّر نباشد؛ از این نقطه‌نظر این دوتا باز باهم تعارض می‌کنند چون «**الناسُ فی سعةِ ما لا یَعلمون**» جعل معذِّر می‌کند، ادلّهٔ احتیاط جعل منجّز می‌کنند و منجّز با معذِّر باهم تعارض می‌کنند، آن‌وقت کدام‌یک از اینها [مقدّم هستند]؟! همین‌طور اشکال دیگری هست که إن‌شاءالله بماند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد